

مجتمع آموزش عالی امام خمینی (ره)

مدرسه ادیان و مذاهب

توقیفیت

اسماء و صفات خداوند

در

آیات و روایات

استاد

حجة الاسلام و المسلمین حسن کامران

طلبه

سید علی موسوی

ادریبهشت ۱۳۹۲

سید المرسلین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا ^ص وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ ^ج
سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ

فهرست مطالب

۲	مقدمه
۴	بخش اول: کلیات مفاهیم
۵	فصل اول: معنی لغوی اسم و صفت
۵	اسم
۶	صفت
۷	نسبت بین اسم و صفت
۸	معنای اسم و صفت در کلمات معصومان علیهم السلام
۹	فصل دوم: توقیفیت
۱۰	تحریر محل بحث در توقیفیت اسماء و صفات الهی
۱۲	بخش دوم: توقیفیت اسماء و صفات خداوند در قرآن
۱۳	فصل اول: آیات
۱۴	اسماء الحسنی
۱۶	فصل دوم: تفسیر آیات
۲۱	نتیجه بحث قرآنی
۲۲	بخش سوم: توقیفیت اسماء و صفات خداوند در روایات اهل بیت علیهم السلام
۲۳	فصل اول: روایات
۳۰	نتیجه
۳۲	فهرست منابع و مآخذ

چکیده

از جمله مباحثی که دقت اهل نظر را برانگیخته است و باب پژوهش را بر آنان گشوده است، مساله توقیفی بودن اسماء و صفات الهی است.

اینکه آیا برای اطلاق اسم و صفت برای خداوند اجازه شرع لازم است یا عقل انسانی هر صفت کمالی را که لایق ذات بداند، بدون اذن شارع می تواند آن را بر ذات اطلاق کند؟ از جمله موارد اختلاف مهم اندیشمندان جهان اسلام، به ویژه متکلمان و فلاسفه مسلمان بوده است.

در این مقاله به اثبات توقیفی بودن اسماء و صفات الهی از قرآن و روایات معصومین علیهم السلام پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: توقیفیت اسماء و صفات، توقیفیت، اسماء، صفات، اسماء الحسنی.

مقدمه

براساس آیات و روایات اهل بیت علیهم السلام، تسمیه و توصیف حضرت حق - جل و علا - امری توقیفی و منحصرأ در صلاحیت قرآن و عترت علیهم السلام است و کسی مجاز به جعل اسم و وصفی برای خداوند به جز آنچه در این دو منبع آمده است، نظیر اسماء و اوصافی چون معشوق، صرف الوجود، بسیط الحقیقه و ... که در فلسفه و عرفان رایج و شایع است، نمی‌باشد.

اساطین حکمت چون فارابی (م ۳۳۹ هـ ق) و شیخ رئیس (م ۴۱۲ هـ ق) و ملاصدرا (م ۱۰۵۰ هـ ق) و اتراب و اتباع آنان اسمای واجب الوجود، نورالانوار، مبدأ المبادی، حقیقه الحقایق، عله العلل، صورۃ الصور، مبدأالخیر، خیر محض، بسیط الحقیقه، عشق، عاشق، معشوق، فاعل، لذید، لاذ، ملتذ و مانند آن‌ها اسامی بسیاری دیگر را بر باری تعالی اطلاق کرده‌اند.^۱

مولوی (م ۶۷۲ هـ ق) در آثارش خداوند را با نام‌های بی شماری از قبیل: خورشید، آفتاب، دریا، دوست، معشوق، یار، دلبر، خلیفه، شاه، مادر، عروس، صید، صیاد و ... خوانده است و به منصوص بودن آنها مقید نبوده است و از سوی دیگر، توصیف و اسم شایسته‌ی خداوند را چون شب قدر، گم‌شده در این‌ها می‌داند.^۲

بیان مساله فرضیه‌ها و سوالات تحقیق:

یکی از مباحث مهم کلامی مطرح در میان دانشمندان این است که آیا اسماء و صفات الهی، باید حتماً از طرف شارع مقدس بیان شده باشد و به همان اکتفاء باید کرد یا نه می‌توانیم ما هم برای خدای تعالی اسم و صفت قرار دهیم. مقاله حاضر در مورد تبیین این مساله نگارش یافته است.

سوال اصلی تحقیق این است که: آیا از نظر قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام اسماء و صفات خداوند توقیفی است؟ یا نه؟

سوالات فرعی: ۱- اسم چیست؟ ۲- منظور از اسماء خداوند چیست؟ ۳- صفت چیست؟ ۴- منظور از صفات خداوند چیست؟ ۵- توقیفیت به چه معناست؟

۱. حسن‌زاده آملی، حسن، کلمه علیا در توقیفیت اسماء: ۱۵

۲. حیدری، حسین، پژوهش‌های فلسفی - کلامی، دانشگاه قم، ۱۳۸۲، شماره مسلسل صفحه: ۳۰

سابقه تحقیق:

این مساله خیلی مورد توجه متکلمین و فلاسفه و حتی فقها واقع نشده است، و از همین رو عده ای از این بی توجهی سوء استفاده کرده اند، و از قرآن و عترت علیهم السلام در این باره پیشی گرفته اند، و گمان کرده اند توصیفات ارائه داده اند که از توصیفات قرآن و سنت دقیق تر است.

در باره مطالعات انجام شده در این مورد می توان به اثر علامه حسن زاده آملی تحت عنوان «کلمه علیا در توقیفیت اسماء» اشاره کرد که توسط مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم در زمستان ۱۳۷۴ش به چاپ رسیده است. وی در ابتدای این کتاب چنین می نویسد:

شگفت این که دیده نشده است که کسی تاکنون کتابی یا رساله ای به استقلال در توقیفیت اسماء الله نوشته باشد، و کسانی که بدان نظر داشتند در اثنای کتب و رسائل از آن سخن به میان آورده اند، و این نخستین رساله است که به استقلال در موضوع یاد شده به رشته نوشته در آمده است، و الله سبحانه اعلم.

در آثار محققان و پژوهشگران نیز می توان به دو مقاله در این موضوع تحت عنوان «اسماء و صفات خداوند و توقیفیت آن ها» و «توقیفی بودن اسماء الهی از منظر متکلمان، فقها و عرفا» اثر عباس شیخ شعاعی و مرتضی کمالی اشاره کرد، هر دو مقاله در نشریه «کلام اسلامی» به چاپ رسیده است.

روش تحقیق:

روش تحقیق در این مقاله روش توصیفی و کتابخانه ای بوده است، و به آراء عرفا و فلاسفه در باب اسم و صفت و توقیفیت پرداخته نشده است و فقط به دنبال مشخص شدن توقیفی بودن از دریچه قرآن و سنت و اقوال متکلمین شیعه است.

ابتدا مفاهیم کلی از نظر لغوی و اصطلاحی بررسی شده است و سپس به جست و جو در قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام در باره این مطلب پرداخته ایم.

بخش اول:

کلیات مفاهیم

فصل اول:

معنی لغوی اسم و صفت

اسم

در بین اهل لغت درباره ریشه کلمه «اسم» و معنای لغوی آن اختلاف نظر وجود دارد:

اسم یا از ریشه «سمو» به معنای بلندی و رفعت است و یا از ریشه «وسم» به معنای علامت است؛

راغب اصفهانی (م ۴۲۵ هـ ق) در این باب می نویسد:

«و الاسمُ: ما يعرف به ذات الشيء، و أصله سِمُوٌّ، بدلالة قولهم: أَسْمَاءُ و سُمِّي، و أصله من السُّمُوِّ و هو الذي به رفع ذكر المُسَمَّى فيعرف به»^۳.

اسم از ریشه سمو است که به واسطه آن یاد مسمی بالا رفعت می گیرد و شناخته می شود.

در قاموس قرآن چنین آمده است:

«اسم: نام. گویند: اصل آن سمو است همزه اول عوض از واو است و گویند: اصل آن و سم بمعنی علامت است واو بهمزه قلب شده. و آن لفظی است که بر چیزی گذاشته شود تا از دیگر چیزها متمایز گردد. احتمال نزدیک بیقین آنست که اصل آن و سم بمعنی علامت باشد که اسم هر چیز علامت و نشانه آن است»^۴.

ابن منظور (م ۷۱۷ هـ ق) در لسان العرب می گوید:

«و اسم الشيءِ و سَمَهُ و سِمَهُ و سُمَهُ و سَمَاهُ: علامته. التهذيب: و الاسمُ أَلْفُهُ أَلْفُ و صِلٍ، و الدليل على ذلك أنك إذا صَعَّرْتَ الاسمَ قلت سُمِّي، و العرب تقول: هذا اسمٌ موصول و هذا أُسْمٌ. و قال الزجاج: معنى قولنا اسمٌ هو مُشْتَقٌّ من السُّمُوِّ و هو الرِّفْعَةُ، قال: و الأصل فيه سِمُوٌّ مِثْلُ فَنُوٍّ و أَقْنَاءٍ. الجوهري: و الاسمُ مُشْتَقٌّ من سَمَوْتُ لَأَنَّهُ تَنْوِيهٌ و رِفْعَةٌ»^۵.

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن: ۴۲۸

۴. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن: ۳۲۸/۳

۵. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب: ۴۰۱/۱۴

اسم شیء، علامت آن است. در تهذیب^۶ آمده است که: الف «اسم»، الف وصل است چرا که تصغیرش می شود «سُمی»، و کسانی که گفته اند «اسم» از «وسمت» گرفته شده، اشتباه کرده اند؛ زیرا اگر چنین می بود باید تصغیر آن «وَسیم» می شد نه «سُمی»، زجاج گفته است که: «اسم» از «سمو» مشتق است که به معنای رفعت است.

مرحوم علامه امین الاسلام طبرسی (م ۵۴۸ هـ ق) در مجمع البیان بعد از نقل دو گفته اول درباره ریشه کلمه «اسم»، این قول را ترجیح دادند که ریشه آن «سمو» است نه «وسم»، و اینچنین دلیل می آورد:

«قيل إنه مشتق من الوسم و السمّة و الأول أصح لأن المحذوف الفاء نحو صلة و وصل و وعدة و وعد لا تدخله همزة الوصل و لأنه كان يجب أن يقال في تصغيره وسيم، كما يقال وعيدة و وصيلة في تصغير عدة و صلة و الأمر بخلافه»^۷.

گفته شده «اسم» مشتق از «وسم» و «سمه» به معنای علامت است، ولی قول اول صحیحتر است، زیرا کلمه‌ای که حرف اولش حذف شده مانند «صله» و «وصل» و «عده» و «وعد» همزه وصل بر سر آن در نمی آید. و اگر این چنین می بود باید مصغرش «وسیم» می شد، همان طور که در تصغیر «عده» و «صله»، «وعیده» و «وصیله» گفته می شود و این چنین نیست.

در مجموع می توان گفت الفاظی را که در مورد اشخاص و یا اشیاء به کار می بریم، اگر اطلاق اسم بر آنها بشود، علامت و نشانه برای مسمی است و با آن اشیاء از یک دیگر متمایز می شوند. ولی محتوای لفظ که موجب اطلاق این لفظ بر آن مسمی است، نشانه و علامت نیست، بلکه شاهد رفعتی است که در مسمی وجود دارد.

صفت

جای شکی نیست که کلمه «صفت» از ریشه «وصف» است، و معنی آن حالتی است که در شیء یا شخص وجود دارد^۸.

«وصف الشيء یعنی حلاه» بدین معنی که آن را زیور کرد و آراست، گفته شده که «وصف» مصدر است و «صفة» اسم مصدر به معنای زیور می باشد^۹.

۶. مقصود تهذیب اللغه تالیف ابومنصور ازهری است.

۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۹۰/۱

۸. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن: ۸۷۳

بنابراین، منظور از «صفت» معنی و حالتی است که در موصوف وجود دارد و این الفاظ که صفت می‌نامیم مثل قدرت، علم و... از آن معنی و حالت حکایت می‌کنند.

نسبت بین اسم و صفت

سوالی که مطرح می‌شود این است که چه ارتباطی میان اسم و صفت وجود دارد؟

صفت عبارت است از حالت و چگونگی موصوف، و دلالت می‌کند بر معنایی از معانی‌ای که ذات متصف به آن است، چه عین ذات باشد و چه غیر آن.

و اسم دلالت می‌کند بر ذات، در واقع اسم، لحاظ ذات موصوف با آن صفت است. یعنی وقتی که ذات موصوف با صفت لحاظ می‌شود «اسم» بر او اطلاق می‌شود، برای مثال «علم» یک صفت است ولی وقتی که ذات موصوف، با صفت علم لحاظ می‌شود، لفظ «عالم» بر او اطلاق می‌شود. پس «عالم» یعنی کسی که دارای علم است.

علامه طباطبایی (م ۱۴۰۲ هـ.ق) در این باره می‌نویسند:

«لا فرق بین الصفة و الاسم غیر أن الصفة تدل علی معنی من المعانی یتلبس به الذات أعم من العينية و الغیرية، و الاسم هو الدال علی الذات مأخوذة بوصف. فالحياة و العلم صفتان، و الحي و العالم اسمان و إذ كان اللفظ لا شأن له إلا الدلالة علی المعنی و انكشافه به فحقیقة الصفة و الاسم هو الذي يكشف عنه لفظ الصفة و الاسم فحقیقة الحياة المدلول علیها بلفظ الحياة هي الصفة الإلهية و هي عین الذات، و حقیقة الذات بحیاتها التي هي عینها هو الاسم الإلهي، و بهذا النظر يعود الحي و الحياة اسمین للاسم و الصفة و إن كانا بالنظر المتقدم نفس الاسم و نفس الصفة».^۹

میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست جز اینکه صفت دلالت می‌کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است، چه عین ذات باشد و چه غیر آن، و اسم دلالت می‌کند بر ذات، در آن حالی که مأخوذ به وصف است، پس حیات و علم و صفتند، وحی و عالم اسم، و چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن را ندارند، لذا باید گفت حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم آن حقیقت را کشف می‌کند، پس حقیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات دلالت بر آن دارد در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات او

۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب: ۳۵۶/۹

۱۰. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن: ۳۵۲/۸

است، و حقیقت ذاتی که حیات عین او است اسم الهی است، و به این نظر حی و حیات هر دو اسم می‌شوند برای اسم و صفت، هر چند نسبت به نظریه قبلی خود اسم و خود صفتند.^{۱۱}

معنای اسم و صفت در کلمات معصومان علیهم السلام

در کلمات معصومان علیهم السلام بر کمالاتی، مثل علم و قدرت و نیز بر ذات متصف به کمالات، مانند عالم و قادر، واژه اسم و صفت، هردو، اطلاق شده است.

برای مثال در مورد سمیع، بصیر، و امثال آن در برخی احادیث لفظ صفت، و در برخی دیگر لفظ اسم به کار رفته است. در دعاهای پیشوایان معصوم علیهم السلام نیز کلیه صفات حق با تعبیر اسماء آمده است. به علاوه، در روایات امامان معصوم علیهم السلام بارها اسم به صفت تعریف و تفسیر شده است. از باب نمونه، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ الْأَسْمَاءَ صِفَاتٌ وَصَفَ بِهَا نَفْسَهُ.^{۱۲}

و امام رضا علیه السلام در پاسخ محمد بن سنان که می‌پرسد اسم چیست؟ می‌فرماید:

فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِفَةٌ لِمَوْصُوفٍ.^{۱۳}

بنابراین، می‌توان گفت در اصطلاح پیشوایان معصوم علیهم السلام اسمای خداوند همگی صفاتند و خداوند اسم عَلم و غیر مشتق ندارد، زیرا هر چند مشهور این است که «الله» اسم عَلم است، ولی با وجود این که ریشه آن را «وله» یا «اله» بیان کرده اند، این اسم نیز مشتق است.^{۱۴}

۱۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان: ۴۶۱/۸

۱۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۲۱۹/۱

۱۳. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱۲۹/۱

۱۴. احمدوند، معروف علی، رابطه ذات و صفات الهی: ۷۱

فصل دوم:

توقیفیت

در این جا ابتدا توقیفیت را معنا می کنیم و سپس محل نزاع را مشخص می کنیم.

توقیفی: یعنی حکم یا موضوع که متوقف بر بیان شارع باشد.

هر حکم یا موضوعی که عقل بدان راه ندارد و منوط به بیان شارع مقدّس است توقیفی نامیده می شود، مانند نماز، روزه، خمس، زکات و حج از عبادات و نیز احکام تکلیفی: وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه. همچنین احکام وضعی نظیر صحّت و فساد و طهارت و نجاست.

آنچه توقیفی است نیاز به بیان شارع دارد و در موارد عدم دسترسی به نصّ، باید از آن فحص کرد و اظهار نظر بدون وجود نصّ عام یا خاص از سوی شارع جایز نیست، چنان که تجاوز از مفاد دلیل شرعی و حدّی که شارع بیان کرده حرام است.^{۱۵}

آیا جایز است اسم یا صفتی که در کتاب و سنت بر خدای سبحان اطلاق نشده است، آن را بر خدا اطلاق کرد؟ یا فقط اسم‌هایی را که در کتاب و سنت آورده شده اند می توانیم اطلاق کنیم؟

توقیفیت، یعنی توقف دادن، وقف کردن، ایستادن. مقصود از توقیفی بودن اسماء الهی این است که نام‌ها و صفاتی را بر خداوند اطلاق کنیم که در منابع دینی (کتاب و سنت) آمده است، و می توان به خداوند اطلاق کرد، و نام‌ها و صفات دیگر را بکار نبریم.

لازم است توجه شود که هر ملتی «الله» را در زبان خود با نام خاصی می خواند؛ مثلاً در زبان فارسی مرادف «الله» خدا و یزدان است و در انگلیسی GOD و در فرانسه Dieu و به لغت انجیل کرسطوس^{۱۶} و فرهنگ‌های دیگر، الفاظ دیگر. هرگز مقصود از توقیفی بودن یا نبودن مربوط به این موارد ترجمه و برگردان یک نام در زبان‌های مختلف نیست، بلکه سخن درباره‌ی تسمیه یا وصف خدا به اسماء و صفاتی است که در قرآن و سنت نیامده است.

۱۵ . موسسه دائره المعارف الفقه الاسلامی، فرهنگ فقه فارسی: ۶۶۶/۲

۱۶ . حسن زاده آملی، حسن، کلمه علیا در توقیفیت اسماء: ۳

منظور از توقیفیت در اسماء الهی این است که اگر اسمی در کتاب یا سنت بر خدا اطلاق نشده است، کاربرد تسمیه‌ای آن درباره‌ی خداوند جایز نیست؛ یعنی تسمیه توقیفی است.

تحریر محل بحث در توقیفیت اسماء و صفات الهی

اسماء و صفات در انتسابشان به ذات اقدس الهی، سه قسم اند:

۱. اسمائی که از سوی شارع در قرآن یا روایات یا ادعیه اذن تسمیه خداوند به آنها داده شده و خداوند به این نام‌ها خوانده شده است، مانند: الله، الرحمن، الرحیم، القدیر، العلیم و ...
۲. اسمائی که از سوی شارع از تسمیه خداوند به آنها نهی رسیده است و ما از آن منع شده ایم، مانند: ظالم، ضعیف، بخیل و ...
۳. اسمائی که از سوی شارع نسبت به تسمیه خداوند به آنها نه اذنی رسیده است و نه نهی و منعی. در لسان شرع و متون دینی نیز خداوند به آنها نامیده نشده است.
این اسماء به دو نوع اند:

الف- اسمائی که به صورت فعل با ترکیب از سوی شارع مقدس به کار رفته اند، به عنوان مثال: در آیه شریفه آمده است:

- وَ مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ^{۱۷} (اسم: الماكر)

- اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ^{۱۸} (اسم: المستهزئ)

- نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ...^{۱۹} (اسم: الناسئ)

- إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ...^{۲۰} (اسم: الخادع)

ب- اسمائی که به هیچ نحوی در لسان شرع نیامده اند لکن به نظر متکلم می رسد که بیانگر یک کمال است و باعث وهن به ذات اقدس خداوند نمی شود، مانند: العاقل، واجب الوجود، نورالانوار، مبدأ

۱۷. آل عمران/ ۵۴

۱۸. بقره/ ۱۵

۱۹. توبه/ ۶۷

۲۰. نساء/ ۱۴۲

المبادی، حقیقه الحقایق، عله العلل، صورة الصور، مبدأالخیر، خیر محض، بسیط الحقیقه، عشق، عاشق، معشوق و ...

در مورد اسماء نوع اول هیچ گونه تردیدی نیست از جهت اینکه تسمیه خداوند به آن ها جایز است، زیرا اذن شرعی دارد. و تسمیه خداوند به اسماء نوع دوم بی تردید ممنوع است، زیرا منع و نهی شرعی دارد. بحث در این جا مربوط به اسماء نوع سوم است، که آیا تسمیه خداوند به این نوع اسماء رواست یا ناروا؟

اینکه تسمیه خداوند به اسماء و یا توصیف او به اوصاف، توقیفی است یا توقیفی نیست، یک مساله فقهی است و مربوط به فعل مکلف است، یعنی آیا مکلف مجاز است خداوند را به اسمی بخواند که خود خداوند خود را به آن نخوانده است؟ یا به وصفی توصیف کند که در متون دینی نیامده است؟ نکته این جاست که این مساله فقهی در کتب فقهی نیامده است و در کتب کلامی و تفسیری آمده است، البته استطرادا آمده، زیرا آن، یک مساله کلامی نیست.

چهار قول در این مساله آمده است:

۱. اسماء و صفات توقیفی است
۲. توقیفیت فقط در اسماء است نه صفات
۳. قول به توقف (یعنی نه فتوا به توقیفی بودن اسماء و نه به عدم توقیفیت)
۴. اسماء و صفات توقیفی نیست

از قائلان قول اول می توان به ابو الحسن اشعری، قاضی عضد الدین ایجی، میر سید شریف جرجانی و تفتازانی اشاره کرد.

قول دوم گفته محمد غزالی، فخرالدین محمد رازی، مؤید الدین جندی، علامه حلی، ابن عربی، حسن زاده آملی و میرداماد است.

قول سوم از امام الحرمین جوینی است، استدلال جوینی این است که قول به جواز یا عدم جواز تسمیه دلیل می خواهد و از آن جا که نه در متون دینی اعم از کتاب و سنت اسماء مورد بحث (نوع سوم) آمده اند و نه عقل فی نفسه مجوزی صادر می کند و به دلیل وجود اختلاف، اجماعی هم در اینجا وجود ندارد، پس نوبت به قیاس می رسد، قیاس هم در این جا کارایی ندارد، زیرا اسماء و صفات

فعل نیستند در حالی که قیاس در مورد فعل انسان جاری می شود. وی از این نکته غافل بوده که تسمیه مربوط به فعل انسان می شود.

از قائلان قول چهارم می توان به متکلمان معتزلی، ابوبکر باقلانی اشعری، ابونصر محمد فارابی، آیت الله ابوالحسن شعرانی و علامه طباطبائی اشاره کرد.

بخش دوم:

توقیفیت اسماء و صفات خداوند در قرآن

فصل اول:

آیات

در قرآن کریم ۲۹ بار کلمه «اسم» به صورت مفرد و جمع آمده است، ما در این فصل فقط به بررسی آیاتی که مرتبط با موضوع است می پردازیم.

کلمه «اسماء الحسنی» در قرآن کریم چهار بار در قرآن آمده است،

۱. **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا^ط وَذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ^ج سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^{۲۱}**

و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می گرایند رها کنید. زودا که به [سزای] آنچه انجام می دادند کیفر خواهند یافت.

۲. **قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ^ط أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ^ج وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا^ط بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^{۲۲}**

بگو: «خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای او نامهای نیکوتر است.» و نماز را به آواز بلند مخوان و بسیار آهسته اش مکن، و میان این [و آن] راهی [میانه] جوی.

۳. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ^ط لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ^{۲۳}**

خدایی که جز او معبودی نیست [و] نامهای نیکو به او اختصاص دارد.

۴. **هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ^ط لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ^ج يُسَبِّحُ لَهُ^ج مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ^ط وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^{۲۴}**

۲۱ . الأعراف/ ۱۸۰

۲۲ . الإسراء/ ۱۱۰

۲۳ . طه/ ۸

اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است.

اما آیاتی که دلالت بر توقیفیت اسماء و صفات خداوند می‌کند؛

۱. سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ^{۲۵}

پروردگار آسمانها و زمین [و] پروردگار عرش، از آنچه وصف می‌کنند منزّه است.

۲. فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{۲۶}

پس برای خدا مثل نزنید، که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

معنای مشهور و غالب مثل، صفت است و نهی از زدن مثل برای خداوند، توصیف او به جز آنچه خود گفته است می‌باشد.^{۲۷}

اسماء الحسنی

اسماء حسنی چیست؟

تردید نیست که «اسمای حسنی» به معنی «نامهای نیک» است و می‌دانیم که تمام نام‌های پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است، اعم از آنها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است، مانند عالم و قادر، و یا آنها که صفات سلویه ذات مقدس او است مانند «قدوس»، و آنها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می‌کند مانند خالق، غفور، رحمان و رحیم.

چنان که از احادیث استفاده می‌شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می‌باشد، و شاید «اسماء حسنی» که در آیه بالا آمده است، اشاره به همین گروه ممتازتر است، زیرا در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می‌شود که خداوند دارای ۹۹ اسم است که هر کس او را به این نام‌ها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شمارش کند اهل بهشت است.

۲۴. حشر/۲۴

۲۵. زخرف/۸۲ و صافات/۱۵۹ و ۱۸۰

۲۶. نحل/۷۴

۲۷. نصیری، مهدی، فلسفه از منظر قرآن و عترت: ۱۷۰

و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده‌اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نامهایی که در قرآن مجید برای خدا آمده است بیش از ۹۹ نام است، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آن‌ها باشد، نه اینکه در قرآن جز این ۹۹ نام، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد.

در بعضی از روایات این نامهای نود و نه‌گانه آمده است، که در ذیل یکی از این احادیث را می‌آوریم، ولی باید توجه داشت، بعضی از این نامها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد.

ولی آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که منظور از خواندن خدا به این نامها و یا احصاء و شمارش اسماء حسناى پروردگار، این نیست که هر کس این ۹۹ اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آنها تنها الفاظی بگوید سعادت‌مند خواهد بود، و یا دعایش به اجابت می‌رسد، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد، و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می‌گردد.

ضمنا از آنچه گفتیم روشن می‌شود که اگر در پاره‌ای از روایات و دعاها اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نامهای خدا در بعضی از دعاها به یکهزار رسیده هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهایى ندارد، و مانند کمالات ذات و بی‌انتهایش نامحدود است. هر چند پاره‌ای از این صفات و اسماء امتیازی دارد.

و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در «توحید خالص» خلاصه می‌شود، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش بر می‌گردد.

برخی گویند: مقصود از «حسنی» صفاتی است که انسان را بطرف خود متمایل می‌کند مثل عفو و رحمت. نه خشم و انتقام.

فصل دوم:

تفسیر آیات

بدون شک مفسران حقیقی قرآن، منحصر اهل بیت علیهم السلام هستند و جز با مراجعه با آموزه‌ها و معارف تفسیری اهل بیت علیهم السلام نمی توان به فهم جامع و نظام مند قرآن و تاویل صحیح آیات دست یافت.

دها آیه و روایت بیانگر نقش انحصاری و بی بدیل عترت علیهم السلام در کشف معانی و مقاصد قرآن عظیم است و هرگز بدون اتکا و استناد به این مفسران الهی که خود از سرچشمه زلال وحی سیراب شده اند، نمی توان ادعای فهم صحیح، جامع و عاری از تفسیر به رای قرآن را داشت.

بنابراین برای تفسیر این آیات به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کنیم؛

عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» قَالَ: «نَحْنُ - وَاللَّهِ - الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا».^{۲۸}

ترجمه: امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عز و جل «خدا را نامهای نیکوست او را بآنها بخوانید» فرمود: سوگند بخدا مائیم آن نامهای نیکو که خدا عملی را از بندگان نپذیرد مگر آنکه با معرفت ما باشد.

علامه طبرسی، از اکابر علمای امامیه قرن ششم، در تفسیر مجمع البیان بعد از بررسی آیه فوق، توقیفی بودن اسماء الهی را از آن اخذ کرده و می نویسد:

لا يجوز أن يسمى الله تعالى إلا بما سمي به نفسه^{۲۹}

جایز نیست خداوند نامگذاری شود مگر به آنچه که خود نفسش را به آن نامگذاری کرده است

۲۸ . کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۳۵۱/۱

۲۹ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن: ۷۷۳/۴

صاحب تفسیر نمونه می نویسد:

منظور از «اسماء حسنی» ، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی «حسنی» است می دانیم خدا عالم است، قادر است، رازق است، عادل است، جواد است، کریم است و رحیم است، و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد.

منظور از خواندن خدا به این نامها تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلا بگوئیم یا عالم، یا قادر، یا ارحم الراحمین، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان به مقدار امکان پیاده کنیم، پرتوی از علم و دانش او، شعاعی از قدرت و توانایی او، و گوشه‌ای از رحمت و واسع‌اش در ما و جامعه ما پیاده شود، و به تعبیر دیگر متصف به اوصاف او و متخلق به اخلاقش کردیم.

تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم.

سپس مردم را از این نکته بر حذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید:

«آنها که اسماء خدا را تحریف کرده‌اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد» (وَ ذُرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

در آخرین آیه به دو قسمت که اساسی ترین صفات گروه بهشتیان است اشاره می کند و می فرماید: «از کسانی که آفریدیم، امت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به حق حکم می کنند» (وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهٍ يَعْدِلُونَ).

در واقع آنها دو برنامه ممتاز دارند، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است، و نیز عملشان و برنامه‌هایشان و حکومتشان بر اساس حق و حقیقت می باشد.^{۳۰}

علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه ۱۸۰ سوره اعراف در بحث توقیفیت اسماء خداوند چنین می نویسد:

تبیین مما تقدم أن لا دليل على توقيفية أسماء الله تعالى من كلامه بل الأمر بالعكس، و الذي استدلل به على التوقيف من قوله: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرُوا

۳۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه: ۲۳/۷

الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ» الآية مبني على كون اللام للعهد، و أن يكون المراد بالإلحاد التعدي إلى غير ما ورد من أسماء من طريق السمع، و كلا الأمرين مورد نظر لما مر بيانه.

و أما ما ورد مستفيضا مما رواه الفريقان عن النبي صلى الله عليه و آله: «أن لله تسعة و تسعين اسما - مائة إلا واحدا- من أحصاها دخل الجنة» أو ما يقرب من هذا اللفظ فلا دلالة فيها على التوقيف. هذا بالنظر إلى البحث التفسيري، و أما البحث الفقهي فمرجعه فن الفقه و الاحتياط في الدين يقتضي الاقتصار في التسمية بما ورد من طريق السمع، و أما مجرد الإجراء و الإطلاق من دون تسمية فالأمر فيه سهل.^{٣١}

از آنچه گذشت روشن گردید که در قرآن هیچ دلیلی بر توفیقی بودن اسماء خدای تعالی وجود ندارد بلکه دلیل بر عدم آن هست، آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» که بعضی با آن بر توفیقی بودن اسماء خدا استدلال کرده‌اند، استدلالشان وقتی صحیح است که «الف لام» در «الاسماء» برای عهد باشد، و مراد از الحاد در اسماء تعدی از اسماء معین خدا و اضافه کردن اسمایی که از طریق نقل نرسیده، بوده باشد، و لیکن هم عهد بودن «الف لام» و هم به معنای تعدی بودن الحاد مورد نظر و اشکالی است که در سابق بیانش گذشت.

و اما روایات بسیاری که از طرق شیعه و سنی وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «برای خدا نود و نه، یعنی صد منهای یک اسم است، هر کس آنها را بشمارد داخل بهشت می‌شود» و همچنین روایات دیگری که قریب به این مضمون است هیچ یک دلالت بر توفیق ندارد، البته همانطوری که گفتیم این از نظر بحث تفسیری است، نه بحث فقهی، ممکن است از نظر بحث فقهی و احتیاط در دین جایز نباشد انسان از پیش خود برای خدا اسم بگذارد، زیرا احتیاط اقتضا دارد که در اسم بردن از خدا به همان اسمائی اکتفاء شود که از طریق نقل رسیده باشد، همه این حرفها راجع به اسم گذاردن است، و اما صرف اطلاق، بدون اینکه پای اسم گذاری در میان بیاید البته اشکالی نداشته و امر در آن آسان است.

با توجه به نظر علامه طباطبایی، معنای الحاد را مورد بررسی قرار می دهیم؛

٣١ . طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن: ٣٥٩/٨

فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۷ هـ ق) در مجمع البحرین در ماده لحد چنین می نویسد:

قوله تعالى: يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ أَي يَمِيلُونَ فِي صِفَاتِهِ إِلَى غَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، فَيَدْعُونَ لَهُ الشَّرِيكَ وَ الصَّاحِبَةَ وَ الْوَلَدَ، يُقَالُ أَلْحَدَ وَ لَحَدَ: إِذَا حَادَ عَنِ الطَّرِيقِ.^{۳۲}

قول خداوند: «یلحدون فی اسمائه» یعنی میل می کنند در صفاتش به سوی غیر از آنچه که خودش را به آن وصف کرده است

تفسیر نمونه در ذیل همین آیه شریفه می نویسد:

«الحاد» در اصل از ماده «لحد» (بر وزن مهد) به معنی حفره‌ای است که در یک طرف قرار گرفته و به همین جهت، به حفره‌ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود، «لحد» گفته می شود، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند «الحاد» گفته شده، و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت «الحاد» اطلاق می گردد.

منظور از الحاد در اسماء خدا این است که:

الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم،

یا به اینگونه که او را به اوصافی توصیف نمائیم که شایسته آن نیست، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند،

و یا اینکه صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نمائیم، همچون بت پرستان که نام بت‌های خود را از نام خدا مشتق می کردند، مثلاً به یکی از بتها «اللات» و به دیگری «العزی» و به دیگری «منات» می گفتند که به ترتیب از «الله» و «العزیز» و «المنان» مشتق شده است،

و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند.

و یا اینکه صفات او را آن چنان تحریف کنند که به «تشبیه» به مخلوقات یا «تعطیل» صفات و مانند آن بیانجامد.

و یا تنها به «اسم» قناعت کنند بدون اینکه این صفات را در خود و جامعه خویش بارور سازند.^{۳۳}

۳۲ . طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین: ۱۴۰/۳

۳۳ . مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه: ۲۴/۷

با توجه به ویژگی اختلاف پذیری قرآن و قرائت های متفاوت از آن، برای فهم صحیح و قرائت درست آن نیاز به مفسران معصوم است، در ادامه روایاتی صریح در این معنا که «ال» الاسماء نمی تواند غیر از ال عهد باشد، خواهد آمد.

همچنین روشن شد که الحاد به معنی هرگونه انحراف از مسیر حق است که می تواند تسمیه به غیر نام هایی که در قرآن و سنت آمده است را شامل شود.

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُلُّ مَحْمُولٍ مَفْعُولٌ بِهِ، مُضَافٌ إِلَى غَيْرِهِ، مُحْتَاجٌ، وَ الْمَحْمُولُ اسْمٌ نَقَصَ فِي اللَّفْظِ، وَ الْحَامِلُ فَاعِلٌ وَ هُوَ فِي اللَّفْظِ مِدْحَةٌ، وَ كَذَلِكَ قَوْلُ الْقَائِلِ: فَوْقَ، وَ تَحْتَ، وَ أَعْلَى، وَ أَسْفَلَ، وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا» وَ لَمْ يَقُلْ فِي كُتُبِهِ: إِنَّهُ الْمَحْمُولُ، بَلْ قَالَ: إِنَّهُ الْحَامِلُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ، وَ الْمُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَزُولَا، وَ الْمَحْمُولُ مَا سِوَى اللَّهِ، وَ لَمْ يُسْمَعْ أَحَدٌ آمَنَ بِاللَّهِ وَ عَظَمَتِهِ قَطُّ قَالَ فِي دَعَائِهِ: يَا مَحْمُولٌ».^{۳۴}

صفوان بن یحیی گوید: ابو قره محدث از من خواهش کرد او را خدمت امام رضا (ع) ببرم، اجازه خواستم و به من اجازه داد، خدمت آن حضرت رسید و از مسائل حلال و حرام پرسید و سپس گفت:

س - شما اعتراف دارید که خدا محمول است؟

ج - هر چه محمول باشد فعلی بر او واقع شده که نسبت به دیگری دارد و نیازمند باشد، محمول در تعبیر دلالت بر نقص دارد و حامل به معنی فاعل حمل است و دلالت بر مدح دارد و همچنین است کلماتی که گویند: بالا، پائین، اعلی و اسفل که بالا و اعلی دلالت بر مدح دارد سو پائین و اسفل دلالت بر نقص دارند، خدا فرموده است (۱۱۰ سوره ۱۷): «برای خدا نامهای نیکی است او را بدان نامها بخوانید و نام برید» و در کتب خود از خود به لفظ محمول تعبیر نکرده بلکه خود را حامل خوانده زیرا او است حامل در صحرا و دریا و نگهدار آسمانها و زمین از اینکه از جا در روند، در آیه (۷۰ سوره ۱۸) فرماید: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنها را در صحرا و دریا حمل کردیم» و در (۴۱ سوره ۳۵) فرماید: «او است که آسمانها و زمین را نگهدارده که از میان بروند و از جا کنده شوند» محمول همان چیز است که جز خدا است، از کسی که ایمان به خدا و عظمت او دارد شنیده نشده که در دعای خود گفته باشد: یا محمول.

۳۴ . کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۳۲۱/۱

از روایت فوق این چنین برداشت می شود که امام علیه السلام با استناد به آیه شریفه ۱۸۰ سوره اعراف به دنبال اثبات این مطلب است که خداوند را باید با همان چیزی که خود در کتابش خوانده، بخوانیم تا مبادا دچار اشتباه و تباهی نشویم.

نتیجه بحث قرآنی

مدار اساسی بحث‌ها و استدلال‌ها پیرامون مساله توقیفی بودن اسماء خداوند در قرآن در مبنای آیه ۱۸۰ سوره اعراف تحقق یافته است که می فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ».

و پس از نقد و بررسی علامه طباطبایی به برداشت توقیفیت از این آیه شریفه، به این نتیجه رسیدیم که پس از در نظر گرفتن روایات اهل بیت علیهم السلام که مفسران واقعی قرآن کریم می باشند در کنار این آیات می توان به این آیه برای توقیفیت اسماء و صفات الهی استدلال کرد.

در فصل آینده روایات بیشتری در تایید توقیفیت اسماء و صفات خداوند خواهیم آورد تا صراحت این امر به خوبی روشن شود.

بخش سوم:

توقیفیت اسماء و صفات خداوند در روایات اهل بیت علیهم السلام

فصل اول: روایات

در جوامع حدیثی شیعه اسما الهی دارای منزلتی رفیع است، به گونه‌ای که محدثان فصل های مستقلی برای ضبط و تشریح احادیث مذکور، در نظر گرفته اند. در برخی کتب روایی گستره کار چنان بوده که باب های متعدد و مبسوطی برای نقل و تجلیل احادیث فوق قرار داده اند؛ چنان که علامه مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ.ق) در بحار الانوار شرح داده است.

ثقة الاسلام کلینی (م ۳۲۸ هـ.ق) در کافی ذیل بابی تحت عنوان «بَابُ التَّهْيِ عَنِ الصِّفَةِ بِغَيْرِ مَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ تَعَالَى» روایاتی نقل نموده که به صراحت دال بر توقیفیت اسما و صفات خداوند است؛

۱. تَعَالَى عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، الْمُشَبِّهُونَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ، الْمُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ، فَأَعْلَمَ - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَنَّ الْمَذْهَبَ الصَّحِيحَ فِي التَّوْحِيدِ مَا نَزَلَ بِهِ الْقُرْآنُ مِنْ صِفَاتِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، فَأَنْفِ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى الْبُطْلَانَ وَ التَّشْبِيهَ، فَلَا نَفْيَ وَ لَا تَشْبِيهَ، هُوَ اللَّهُ الثَّابِتُ الْمَوْجُودُ، تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْوَاصِفُونَ، وَ لَا تَعُدُّوا الْقُرْآنَ؛ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ»^{۳۵}.

برتر است آن خدائی که چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست، برتر است از آنچه توصیف کنند: توصیف کنندگانی که او را به مخلوقش تشبیه کنند و بر او تهمت زنند، بدان که - خدایت رحمت کناد - روش درست خداشناسی آن است که قرآن درباره صفات خدای - جل و عز - به آن نازل شده - بطلان و تشبیه را از خدا بر کنار ساز، نه سلب درست است و نه تشبیه (یعنی نه نفی و انکار خدا و نه تشبیه او به مخلوق) اوست خدای ثابت موجود، برتر است خدا از آنچه واصفان گویند، از قرآن تجاوز نکنید که پس از توضیح حق گمراه شوید.

۲. عَنْ أَبِي حَمَزَةَ، قَالَ: قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: «يَا أَبَا حَمَزَةَ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ، عَظُمَ رَبُّنَا عَنِ الصِّفَةِ، فَكَيْفَ يُوصَفُ بِمَحْدُودِيَّةٍ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؟!»^{۳۶}.

ابو حمزه گوید: حضرت زین العابدین علیه السلام به من فرمود: ای ابا حمزه: همانا خدا به هیچ محدودیتی توصیف نشود، پروردگار ما بزرگتر از وصف است، چگونه به محدودیت وصف شود آنکه حدی ندارد بینائی‌ها او را درک نکنند و او بینائی‌ها را درک کند و او لطیف و آگاه است.

۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۲۴۷/۱

۳۶. همان/ ۲۴۸

۳. عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، قَالَا: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَكَيْنَا لَهُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَأَى رَبَّهُ فِي صُورَةِ الشَّبَابِ الْمُؤَقَّقِ فِي سِنِّ أبنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ قُلْنَا: إِنَّ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ صَاحِبَ الطَّاقِ وَ الْمِشْمِيِّ يَقُولُونَ: إِنَّهُ أَجْوَفُ إِلَى السَّرَّةِ، وَ الْبَقِيَّةُ صَمَدٌ.

فَخَرَّ سَاجِدًا لِلَّهِ، ثُمَّ قَالَ: «سُبْحَانَكَ مَا عَرَفُوكَ، وَ لَا وَحَدُّوكَ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ وَصَفُوكَ، سُبْحَانَكَ لَوْ عَرَفُوكَ، لَوْصَفُوكَ بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، سُبْحَانَكَ كَيْفَ طَاوَعْتَهُمْ أَنفُسَهُمْ أَنْ يُشَبِّهُوكَ بِغَيْرِكَ؟! اللَّهُمَّ، لَأَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ، وَ لَا أَشْبِهُكَ بِخَلْقِكَ، أَنْتَ أَهْلٌ لِكُلِّ خَيْرٍ، فَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ».

ثُمَّ اتَّفَقَتِ الْبَنَاتُ، فَقَالَ: «مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ». ثُمَّ قَالَ: «نَحْنُ - آلَ مُحَمَّدٍ - النَّمَطُ الْأَوْسَطُ الَّذِي لَا يُدْرِكُنَا الْعَالِي، وَ لَا يَسْبِقُنَا التَّالِي؛ يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِينَ نَظَرَ إِلَى عَظَمَةِ رَبِّهِ كَانَ فِي هَيْئَةِ الشَّبَابِ الْمُؤَقَّقِ، وَ سِنِّ أبنَاءِ ثَلَاثِينَ سَنَةً؛ يَا مُحَمَّدُ، عَظُمَ رَبِّي وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ فِي صِفَةِ الْمَخْلُوقِينَ».^{۳۷}

خزاز و محمد بن حسین گویند: خدمت حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدیم و برای آن حضرت نقل کردیم، روایتی که: محمد صلی الله علیه و آله پروردگارش را به صورت جوان آراسته سی ساله دیده و گفتیم: هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی می گویند: خدا تا ناف میان خالی بود و باقی تنش تو پر.

حضرت برای خداوند به سجده افتاد و فرمود: منزهی تو، تو را شناختند و یگانگات ندانستند، از این رو برایت صفت تراشیدند، منزهی تو، اگر تو را می شناختند به آنچه خود را توصیف کرده ای توصیف می کردند، منزهی تو، چگونه به خود اجازه دادند که تو را به دیگری تشبیه کنند بار خدایا: من ترا جز به آنچه خود ستوده ای نستایم و به مخلوق مانند نسازم، تو هر خیری را سزاواری، مرا از مردم ستمگر قرار مده سپس به ما توجه نمود و فرمود: هر چه به خاطرتان گذشت خدا را غیر آن دانید، بعد فرمود: ما آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم طریق معتدلی (صراط مستقیم) باشیم که غلوکننده به ما نرسد و عقب افتاده از ما نگذرد، ای محمد هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عظمت پروردگارش نظر افکند جوان آراسته و در سن سی سالگی بود، ای محمد! پروردگار - عز و جل - من بزرگتر از این است که به صفت آفریدگان باشد.

۴. عَنْ أَبِي حَمَزَةَ: عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ: «لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ، لَمْ يَقْدِرُوا».^{۳۸}

۳۷. همان/۲۴۸

۳۸. همان/۲۵۰

حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود: اگر اهل آسمان و زمین جمع شوند تا خدا را به عظمتش توصیف کنند، نمی توانند.

۵. سَهْلٌ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ مَنْ قَبَلَنَا مِنْ مَوَالِكَ قَدْ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: جِسْمٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ.

فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَطِّهِ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَ لَا يُوصَفُ، «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» - أَوْ قَالَ - :
الْبَصِيرُ».^{۳۹}

سهل از قول همدانی گوید که من نوشتم به امام که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورت است، حضرت به خط خود نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست (سهل گوید که همدانی گفت: دانا) یا گفت بینا.

۶. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ، قَالَ: كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ إِلَى أَبِي: «أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهَ صِفَتِهِ؛ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ كُفُّوا عَمَّا سِوَى ذَلِكَ».^{۴۰}

محمد بن حکیم گوید: موسی بن جعفر علیه السلام به پدرم نوشت: خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه خود توصیف نموده ستایش کنید و از غیر آن باز ایستید (از پیش خود چیزی نگوئید).

ملا صدرا در شرح خود بر اصول کافی ذیل این حدیث چنین می نویسد:

فلما كان الامر في صفاته على هذا المنهاج من ان لكل منها الحقيقة الالهية و الوجود الرباني من حيث لا كثرة، امر عليه السلام بالتوقيف الشرعي و القصر فيها على ما ورد في الكتاب و السنة و الكف عما سواه.^{۴۱}

پس وقتی که کار در صفات خداوند به این روش بود که برای هر کدام از آن ها حقیقتی الهی و وجودی ربانی باشد از آن جهت که کثرتی برایش نباشد، امام علیه السلام به توقیفی بودن شرعی و به بسنده کردن به آن نام هایی که در کتاب و سنت وارد شده و به خودداری کردن از غیر آن دستور داده است.

۳۹. همان/۲۵۰

۴۰. همان/۲۵۱

۴۱. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الكافي: ۱۸۷/۳

۷. عَنْ الْمُفَضَّلِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ الصِّفَةِ، فَقَالَ: «لَا تَجَاوِزْ مَا فِي الْقُرْآنِ».^{۴۲}

مفضل گوید از حضرت ابو الحسن علیه السلام مطلبی از صفت خدا پرسیدم، فرمود: از آنچه در قرآنست تجاوز نکنید.

۸. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْقَاسَانِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ مَنْ قَبَلْنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ. قَالَ: فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ وَ لَا يُوصَفُ» لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ».^{۴۳}

کاشانی گوید: به امام علیه السلام نوشتم که معاصرین ما درباره توحید اختلاف دارند، حضرت نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

۹. عَنْ بَشْرِ بْنِ بَشَّارِ النَّيْسَابُورِيِّ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى الرَّجُلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ مَنْ قَبَلْنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي التَّوْحِيدِ: فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: جِسْمٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: صُورَةٌ. فَكَتَبَ إِلَيَّ: «سُبْحَانَ مَنْ لَا يُحَدُّ، وَ لَا يُوصَفُ، وَ لَا يُشْبِهُهُ شَيْءٌ، وَ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»».^{۴۳}

نیشابوری گوید: به امام علیه السلام نوشتم که مردم زمان ما درباره توحید اختلاف دارند: بعضی گویند: او جسم است و بعضی گویند صورت است، حضرت به من نوشت: منزله باد آنکه محدود نباشد و به وصف در نیاید، چیزی مانند او نیست و او به چیزی نماند و او شنوا و بیناست.

۱۰. سَهْلٌ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةَ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ: قَدِ اخْتَلَفَ يَا سَيِّدِي، أَصْحَابُنَا فِي التَّوْحِيدِ: مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ جِسْمٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: هُوَ صُورَةٌ، فَإِنْ رَأَيْتَ يَا سَيِّدِي، أَنْ تُعَلِّمَنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَقْفُ عَلَيْهِ وَ لَا أَجُوزُهُ، فَعَلْتَ مُتَطَوُّلاً عَلَى عَبْدِكَ.

فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَأَلْتَ عَنِ التَّوْحِيدِ، وَ هَذَا عَنْكُمْ مَعْرُوفٌ، اللَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ» لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ»^{۴۴}، خَالِقٌ وَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، يَخْلُقُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مَا يَشَاءُ مِنَ الْأَجْسَامِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ لَيْسَ بِجِسْمٍ، وَ يُصَوِّرُ مَا يَشَاءُ وَ لَيْسَ بِصُورَةٍ، جَلَّ تَنَاوُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ شِبْهٌ، هُوَ لِأَعْيُرِهِ «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^{۴۵}».^{۴۶}

۴۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۲۵۱/۱

۴۳. همان/۲۵۲

۴۴. اخلاص/۳-۴

۴۵. شوری/۱۱

۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۲۵۲/۱

سهل گوید: در سال ۲۵۵ به حضرت عسکری علیه السلام نوشتم که اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند: برخی گویند او جسم است و بعضی گویند او صورتست اگر صلاح بدانید به چاکر خود لطف کنید و به من بیاموزید آنچه را که بر آن بایستم و از آن تجاوز نکنم انجام میدهم.

حضرت به خط خود مرقوم فرمود: از توحید پرسیدی در صورتی که از شما بر کنار است (وظیفه شما نیست) خدا یگانه و یکتاست، نه زاده و زاده نشده و چیزی همتای او نیست، او خالق است و مخلوق نیست خدای تبارک و تعالی هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست، آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست، سپاسش بزرگست نامهایش مقدس تر از آنکه برایش ماندی جز خود او باشد، چیزی مانندش نیست و او شنوا و بیناست.

۱۱. عَنْ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ، وَ كَيْفَ يُوصَفُ وَ قَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ: «وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؟! فَلَا يُوصَفُ بِقَدَرٍ إِلَّا كَانَ أَعْظَمَ مِنْ ذَلِكَ».^{۴۷}

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدا را توصیف نتوان کرد، چگونه توان توصیف نمود که در کتابش فرموده است: خدا را چنان که شأن اوست نشناختند، پس خدا با هیچ مقیاسی توصیف نشود جز آنکه بزرگتر از آن است.

۱۲. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ عَظِيمٌ رَفِيعٌ، لَا يُقَدَّرُ الْعِبَادُ عَلَى صِفَتِهِ، وَ لَا يَلْتَمُونَ كُنْهَ عَظَمَتِهِ، «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» وَ لَا يُوصَفُ بِكَيْفٍ، وَ لَا أَيْنَ وَ حَيْثُ، وَ كَيْفَ أَصْفُهُ بِالْكَيفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيْفَ الْكَيفِ حَتَّى صَارَ كَيْفًا، فَعَرَفَتِ الْكَيفُ بِمَا كَيْفَ لَنَا مِنَ الْكَيفِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِأَيْنَ وَ هُوَ الَّذِي أَيْنَ الْأَيْنَ حَتَّى صَارَ أَيْنًا، فَعَرَفَتِ الْأَيْنُ بِمَا أَيْنَ لَنَا مِنَ الْأَيْنِ؟! أَمْ كَيْفَ أَصْفُهُ بِحَيْثُ وَ هُوَ الَّذِي حَيْثُ الْحَيْثُ حَتَّى صَارَ حَيْثًا، فَعَرَفَتِ الْحَيْثُ بِمَا حَيْثُ لَنَا مِنَ الْحَيْثِ؟! فَاللَّهُ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - دَاخِلٌ فِي كُلِّ مَكَانٍ، وَ خَارِجٌ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» لِإِلَهِ إِلَّا هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ «وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ».^{۴۸}

امام صادق علیه السلام فرمود: خدا بزرگ است و با رفعت بندگان توصیفش نتوانند و به حقیقت عظمتش نرسند، بینائی‌ها او را درک نکنند و او بینائی‌ها را درک کند و او لطیف و آگاه است، به چگونگی و جایگزینی و چه سوئی توصیف نشود^{۴۹} چگونه توانم او را به چگونگی وصف کنم با اینکه چگونگی را او آفرید تا چگونگی شد و بوسیله چگونگی که برای ما قرار داد چگونگی شناخته شد یا

۴۷. همان/۲۵۳

۴۸. همان/۲۵۴

۴۹. نتوان گفت خدا چگونه است یا به کجاست یا در چه سو است.

چگونه توانم او را به جایگزینی وصف کنم در صورتی که او جا را آفرید تا جا محقق شد و ما بوسیله جایگزینی که برای ما قرار داد معنی جایگزینی را فهمیدیم، یا چگونه توانم او را به در چه سو است وصف کنم در صورتی که او سو و جهت آفرید تا آن محقق شد و ما بوسیله جهتی که برای خود ما قرار داد سو و جهت را فهمیدیم، پس خدای تبارک و تعالی در همه جا داخل و از همه چیز خارج است^{۵۰} بینائی‌ها درکش نکنند و او بینائی‌ها را درک کند^{۵۱} شایسته پرستشی جز خدای فراز و بزرگ نیست و او لطیف است و آگاه.

روایاتی دیگر در این مطلب؛

۱۳. عَنْ عِكْرَمَةَ قَالَ: بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ يُحَدِّثُ النَّاسَ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ نَافِعُ بْنُ الْأَرْزَقِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُفْتِي فِي التَّمَلَّةِ وَالْقَمَلَةِ صِفْ لَنَا إِلَهَكَ الَّذِي تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِعْظَامًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَدِيَّهُمَا السَّلَامَ جَالِسًا نَاحِيَةً فَقَالَ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَرْزَقِ فَقَالَ لَسْتُ بِأَسْأَلُ إِيَّاكَ أَسْأَلُ ابْنَ عَبَّاسٍ يَا ابْنَ الْأَرْزَقِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ التُّبُورَةِ وَهُمْ وَرَثَةُ الْعِلْمِ فَأَقْبَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَرْزَقِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا نَافِعُ إِنَّ مَنْ وَضَعَ دِينَهُ عَلَى الْقِيَاسِ لَمْ يَزَلِ الدَّهْرَ فِي الْإِرْتِمَاسِ مَائِلًا عَنِ الْمُنْهَاجِ ظَاعِنًا فِي الْأَعْوِجَاجِ ضَالًّا عَنِ السَّبِيلِ قَائِلًا غَيْرَ الْجَمِيلِ يَا ابْنَ الْأَرْزَقِ أَصِفْ إِلَهِي بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَاعْرِفْهُ بِمَا عَرَفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يَدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصِّ يُوْحَدُ وَ لَا يُبْعَضُ مَعْرُوفٌ بِالْآيَاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ.^{۵۲}

از عکرمة که گفت: در آن هنگام که ابن عباس مردم را حدیث می‌کرد ناگاه نافع بن ارزق به سوی او برخاست و گفت: ای پسر عباس در باب مورچه و شپش فتوی می‌دهی!، خدای خود را که تو او را می‌پرستی برای من وصف کن. پس ابن عباس به جهت تعظیم خدای عز و جل چشم در پیش افکنده و خاموش بود و حضرت حسین بن علی علیهما السلام در گوشه‌ای نشسته بود، پس فرمود: ای پسر ارزق! نزد من بیا. نافع گفت: تو را سؤال نمی‌کنم. ابن عباس گفت: ای پسر ارزق! بدرستی که او از خاندان پیغمبری است و ایشان وارثان علم و دانشمند اند. پس نافع ابن ارزق رو به جانب امام حسین علیه السلام آورد حضرت به او فرمود: ای نافع! بدرستی که هر که بنای دین خود را بر قیاس نهاد همیشه پیوسته در غوطه خوردن باشد و از راه راست مائل و در کجی کوچ‌کننده و رونده و از راه گمراه و دور افتاده باشد و آنچه بگوید خوب و زیبا نباشد. ای پسر ارزق! خدای خود را وصف می‌کنم

۵۰. علم و قدرتش به همه جا احاطه دارد و ذاتش غیر همه چیز است.

۵۱. چشم در حالی که همه چیز را می‌بیند خودش را و دیدنش را و ابزار دیدنش را درک نمی‌کند اما خدا این‌ها را درک می‌کند تا چه رسد به چیزهائی که چشم می‌بیند چنان که در آیه دیگر فرماید نگاه خیانت آمیز را می‌داند.

۵۲. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید: ۸۰

به آنچه خودش را به آن وصف کرده و او را می‌شناسم یا می‌شناسانم به آنچه خودش را به آن شناسانیده، به حواس‌ها درک نمی‌شود و او را به مردم قیاس نمی‌توان کرد، پس او نزدیکی است که نجسبیده و دوری است که دوری ندارد، به یگانگی پرستش می‌شود و او را پاره پاره فرض نمی‌توان کرد، به آیات شناخته شده است و به علامات موصوف، نیست خدائی مگر او که بزرگوار و برتر و بلند مرتبه است.

۱۴. ضَلَّتْ فِيكَ الصَّغَاتُ، وَ تَفَسَّخَتْ دُونَكَ التُّعُوتُ، وَ حَارَتْ فِي كِبْرِيَانِكَ لَطَائِفُ الْأَوْهَامِ.^{۵۳}

در ساحت تو اوصاف گم شود و رشته هر نعمتی گسسته آید و اندیشه مردمان، هر چند دقیق و لطیف، در پیشگاه کبریای تو حیران ماند.

۱۵. «... قَالَ سُلَيْمَانُ: فَإِنَّهَا اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ سَمِيَ نَفْسَهُ بِذَلِكَ؟ قَالَ سُلَيْمَانُ: لَا، لَمْ يُسَمَّ نَفْسَهُ بِذَلِكَ. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَيْسَ لَكَ أَنْ تُسَمِّيَهُ بِمَا لَمْ يُسَمَّ بِهِ نَفْسَهُ. قَالَ: قَدْ وَصَفَ نَفْسَهُ بِأَنَّهُ مُرِيدٌ. قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ صِفَتُهُ نَفْسَهُ أَنَّهُ مُرِيدٌ إِخْبَارًا عَنْ أَنَّهُ إِزَادَةٌ وَ لَا إِخْبَارًا عَنْ أَنَّ الْإِرَادَةَ اسْمٌ مِنْ أَسْمَائِهِ...»^{۵۴}

«... سلیمان گفت: پس اراده نامی است از نامهای خدا.

امام رضا علیه السلام فرمود: آیا خود را به این نام نامیده است؟

سلیمان گفت: نه، خود را به این نام ننامیده است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

پس تو را روا نیست که او را به چیزی بنامی که خود را به آن ننامیده باشد.

سلیمان گفت: خود را به این وصف کرده که او مرید است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

وصف کردنش خود را به این که مرید است نه اخبار از این است که خدا اراده است و نه اخبار است

از آنکه اراده نامی از نامهای او است...»

۱۶. وَ إِنَّ الْخَالِقَ لَأَيُّوَصَفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ، وَ أَتَى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجَزُ الْحَوَاسُ أَنْ تُدْرِكَهُ، وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ، وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ، وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ؟ جَلَّ عَمَّا وَصَفَهُ الْوَاصِفُونَ.^{۵۵}

۵۳. امام علی بن الحسین علیهما السلام، الصحیفه السجادیه: ۱۴۸

۵۴. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید: ۵۴۱

۵۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی: ۳۳۷/۱

آفریدگار جز به آنچه خود، خودش را وصف کرده است، توصیف نمی شود، چگونه می توان او را که حواس از درک او و ذهن و خیال از دست یابی به او و خطورات ذهنی از شناسایی او و چشم ها از احاطه به او ناتوانند، توصیف نمود، او منزّه و برتر از توصیف توصیف کنندگان است.

۱۷. كَيْفَ يَصِفُ إِلَهَهُ مَنْ يَعْجُزُ عَنِ صِفَةِ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ؟^{۵۶}

کسی که از وصف مخلوقی مانند خود عاجز است چگونه خدای خود را وصف تواند کرد؟

نتیجه

علماء و مفسرین برای اثبات توقیفیت اسماء و صفات الهی به آیه ۱۸۰ سوره اعراف استدلال کرده اند، ولی این استدلال را علامه طباطبایی تا حدودی نقد کرده است.

علاوه بر آیه ۱۸۰ سوره اعراف، می توان برای اثبات توقیفیت اسماء و صفات الهی به آیات ۱۵۹ و ۱۶۰ سوره صافات هم قویا استدلال کرد.

اگر از بحث قرآنی به این نتیجه نرسیم که اسماء و صفات الهی توقیفی اند، هفده روایت از ائمه معصومین علیهم السلام آوردیم که دلالت صریح بر توقیفیت اسماء و صفات خداوند می کنند.

توحید خداوند همان وحدانیتی است که او در وصف خود می گوید و جز او هر کس به وصف او زبان گشاید، به الحاد گرفتار آمده است. قرآن کریم نیز خداوند را منزّه از وصف دیگران می داند و تنها مخلصین را از شمول آن خارج نموده و آنان را مجاز در وصف خداوند معرفی می کند:

«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ* إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»^{۵۷} و مخلصین همان ها هستند که وصف آن ها از خداوند چیزی جز وصف خدای سبحان از خود نیست.^{۵۸}

برخی تنها احتیاط را دلیل بر توقیفی بودن اسما و صفات خداوند دانسته اند، و برخی هیچ حد و مرزی برای خود در اطلاق اسم و صفت بر خداوند قائل نیستند، اما تحقیق توقیفی بودن اسماء و صفات خداوند است.

۵۶. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه: ۱۶۷

۵۷. صافات/۱۵۹-۱۶۰

۵۸. جوادی آملی، عبدالله، ریح مختوم، بخش ۵ از جلد دوم/۱۰۱

البته اکثر پژوهشگران در این زمینه هنگامی که به بحث نتیجه گیری می رسند، به نظر می رسد که گفتار علامه طباطبایی را ترجیح می دهند، حال آنکه «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ...»^{۵۹} و باید حقیقت را از سرچشمه آن جست و جو کرد.

۵۹ . مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار: ۱۷۹/۶

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، اجلد، هجرت - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ ق.
۳. علی بن الحسین علیه السلام، امام چهارم، الصحیفه السجادیه، اجلد، دفتر نشر الهادی - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید (للصدوق)، اجلد، جامعه مدرسین - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۹۸ ق.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ۲ جلد، نشر جهان - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۸ ق.
۶. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر - بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ ق.
۷. احمدوند، معروف علی، رابطه ذات و صفات الهی، موسسه بوستان کتاب قم، چاپ اول، ۱۳۸۹.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم: شرح حکمت متعالیه، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۷۵ ش.
۹. حسن زاده آملی، حسن، کلمه علیا در توفیقیت اسماء، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ: دوم، زمستان ۱۳۷۴ ش.
۱۰. حیدری، حسین، دلیل آفتاب، پژوهش های فلسفی - کلامی، بهار و تابستان ۱۳۸۲، شماره های ۱۶ و ۱۵.
۱۱. راغب أصفهانی، حسین بن محمد، مفردات أَلْفَاظِ الْقُرْآن، اجلد، دار القلم - الدار الشامیة - بیروت - دمشق، چاپ: اول، ۱۴۱۲ ق.
۱۲. سعیدی مهر، محمد، آموزش کلام اسلامی ۱، قم: کتاب طه، چاپ: ششم، زمستان ۱۳۸۸ ش.
۱۳. شیخ شعاعی، عباس، اسماء و صفات خداوند و توفیقیت آن ها، کلام اسلامی، زمستان ۱۳۷۸، شماره ۳۲.
۱۴. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الکافی، ۴ جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: پنجم، ۱۴۱۷ ق.

۱۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۲ ش.
۱۷. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ۶ جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۸. فولادوند، محمد مهدی، ترجمه قرآن، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - تهران، چاپ: اول، ۱۴۱۵ ق.
۱۹. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، ۷ جلد، دار الکتب الاسلامیه - تهران، چاپ: ششم، ۱۴۱۲ ق.
۲۰. کمالی، مرتضی، توقیفی بودن اسماء الهی از منظر متکلمان، فقها و عرفا، کلام اسلامی، پاییز ۱۳۸۷، شماره ۶۷.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب - مصطفوی، سید جواد، أصول الکافی / ترجمه مصطفوی، ۴ جلد، کتاب فروشی علمیه اسلامیة - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - دارالحديث)، ۱۵ جلد، دار الحديث - قم، چاپ: اول، ق ۱۴۲۹.
۲۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بیروت)، ۱۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دار الکتب الاسلامیه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۷۴ ش.
۲۵. موسسه دائرة المعارف الفقه الاسلامی، فرهنگ فقه فارسی، انتشارات موسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ: اول، ۱۳۸۷ ش.
۲۶. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، دفتر انتشارات اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ: پنجم، ۱۳۷۴ ش.
۲۷. نصیری، مهدی، فلسفه از منظر قرآن و عترت، کتاب صبح - تهران، چاپ: دوم، بهار ۱۳۸۷ ش.